

# تولد دیر هنگام یک شاعر

(نقد سروده‌های بهار رها دوست)

از آنجا که سالها است عمده وقت من صرف تاریخ و فرهنگ می‌شود، هیچ نمی‌خواهم که وارد مقوله‌های ادبی شوم، اما، درست مثل شعر، مثل کودکی که ساعت تولدش فرا رسیده، خودداری ممکن نشد. البته این نوشته کار کاملی نیست. ناگزیر نوشته شده است.

چند سال بود که می‌دانستم بهار رها دوست چیزهایی می‌نویسد. پارسال فهمیدم که شعر است و چند روز بعد یک جزوه پنی کپی شده از اشعارش را به من داد. خواندم، اطرافیان من خواندند، ستودیم و نتوانستیم خاموش بنشینیم، جزوه را برای اظهار نظر به احمد رضا احمدی دادم، ستود و ایرادهایی هم گرفت. این حرف‌ها را به گوش بهار رها دوست رساندیم و یکی - دو ماه بعد، جزوه چهار اندوه<sup>۱</sup> با روی جلد زیبایی که کار خود اوست از چاپ درآمد. خواننده بودیم، باز خواندیم و در جامه چاپ آن را بیشتر دریافتیم (گونی دریافت انسان از نسخه دستی، تایی و چاپی متفاوت است؟)

آن شعرها در طی چند ماه گذشته گاهگاه اندیشه مرا فرا می‌خواندند و من در ذهن خود گاهی چیزی را دندان می‌زدم، آب دهانم را فرو می‌بردم و با کار خود به اعماق تاریخ سفر می‌کردم تا گره‌هایی را شاید بگشایم. چهار اندوه به صورت گرهی در ذهنم مانده بود که چند روز پیش جزوه زیراکس شده‌ای با جلد سفید ساده از او به دستم رسید. پنج پرده از چهار فصل عشق<sup>۲</sup> ادامه منطقی چهار اندوه است و اینجا بود که قلم به دست گرفتم.

بهار رها دوست در میانسالی خود را یافته است و ما او را چه دیر! قدیمترین تاریخ در چهار

اندوه ۱۳۵۱ است. آشکار است که او در آن سالها تحت تأثیر فروغ بوده است. خود می‌گوید که در نوجوانی شیفته‌کار شاعران رمانتیک پس از نیما، مخصوصاً توکلی بوده است، اما روشن است که او خیلی خوب رشد کرده و در حدود سالهای ۵۷ و ۵۸ - که دختر جوانی بوده - به زبانی دست یافته است که آثار استقلال آن به چشم می‌زند، زبانی که در پایان چهار اندوه شکل گرفته است (شعرهای مجموعه تربیت تاریخی دارد) بیست سال گذشته شاید به اندازه همان شش هفت سال برای او فایده داشته است (و شاید برای بسیاری هم، اگر پس نرفته باشیم) گونی سالهای باروری نبوده است.

بهار رها دوست می‌توانست خیلی زود دریابد که زنگ ساعت کارش کی نواخته شده است، فکر می‌کنم این را در سال ۱۳۷۳ به او گفتند، یا او در این سال آن را شنید. سالهای مهمه بود و سیل شاعران متوسط که صفحات درشتی از مطبوعات را چنان پر می‌کردند و می‌کنند، که شعر شوخی انگاشته شد. بی‌گمان با زحمت زیادی آب رفته به جوی باز خواهد گشت. حاصل همین است، تولد در غربت سالهای ازدحام یا در خاموشی. (به یاد می‌آورم زنی از ایل حسونند را در سال ۱۳۴۰ که به هنگام کوچ از ایل جدا شد و به پشت چند سنگ رفت، ساعتی بعد با فرزندی که به دنیا آورده بود، آرام برمی‌گشت. آن تولد هیچ شاهی نداشت. جز ایلی در حال عبور و غریبه‌ای در ایل که در پی یافتن فرهنگ از آنجا می‌گذشت.)

شعر بهار رها دوست، فرزندی است که نافش را با سنگ بریده‌اند و جز مادر، کسی به آن دست نزده است. از کهنه‌ترین شعرهای او می‌خوانیم:

آشتی

ناگهان اتفاق افتاد.

با عبور آنهمه غرور

از دو چشم سبز

از دو چشمه زلال

بر کویر تشنه

و تک درخت انتظار بزرگ

□□□

ناگهان پرنده‌ای غریب

بر زمین نشست

و رمز پرواز را

در گوش تک درخت باز گفت

و تک درخت به خاک

و خاک به آب...

□□□

اینک کائنات

راز آشتی را می‌دانند.<sup>۲</sup>

۱۳۵۸/۲/۱۷

شاید حتی فرزندی نباشد، چشمه‌ای است که می‌جوشد و در جوانی شاعر راه می‌گوید و در ازدحام سالها فراموش می‌شود تا در سال ۱۳۷۳ شناخته‌شود. هنگامی که شاعر خود را یافته و باز یافته است، به شعری می‌رسی که شعر ناب است، آرام، بدون مانع و بی‌هیچ دستکاری و تمهیدی جوشیده است، با حداقل و مناسب‌ترین واژه‌های لازم:

سالهای کور

آن‌گاه

انسان خود را فروخت

و جهان واژگونه شد

□□□

عشق

کرایه‌نشین مجموعه‌های زالونی

و انتظار

نگاه خرنده‌ای

از پروی هراسانی

به استیصال

و وحشت.

سلام

نفرینی نادیدنی و عفن

که از آه‌های بیهدگی و ملال برمی‌خیزد

و در فضای لبخندهای سمی

می‌پراکند.

سکوت

کمیابی مرواریدی غمگین

و سکون

سنگینی اقیانوسی یخزده از حسرت موج



ژوبه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## چهار اندوه

مجموعه شعر

بهار رها دوست

۱۳۷۲



○ بهار رها دوست

که هیچ بادبانی بر آن نمی لرزد.

بیزاری

همه جا بازاری

با مجسمه های عربان قساوت

که در غرفه های آلوده از تهوع آن

کینه حراج می کنند.

و دوستی

زالال بی درینی ها

بر شوره زاری مهیب و مکنده.

□□□

سبزی های باغ

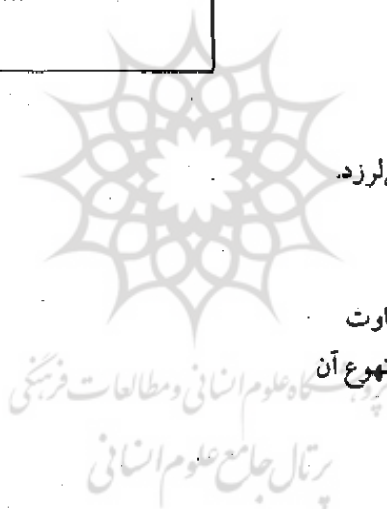
زردی های هرز

چشمه های نور

سرابی بس دور.

و فریادی کهنه

از حلقومی زخمی



آشکار است که حتی اگر در بعضی جاهای شعر نشانه‌ای از موسیقی هست، طبیعی است و قصدی در کار نبوده است. می‌توان گفت این موسیقی همزاد شعر است، اگر مثلاً در پایان شعر، نور، دور و کور را داریم و در نیمه‌ها بیزاری و بازاری را. گفتنی است که در شعر، آن سالهای بی‌بار و بی‌بر را می‌توان یافت، فضایی که گاه آخرین شعرهای او را هم پر می‌کند:

زنده به گور

در دایره تنگی که به دورم کشیده‌اند

دلخوش بودم

به تنفس

و اینک

سرپوش می‌نهند

بر قامت قیام زندگی‌ام.

□□□

باید شتاب کنم

باید شتاب کنم

و در هوای تحلیل رونده

با پنجه‌های تنازع

گوری فراهم آورم

برای رستگاری دنیای دیگرم...<sup>۳</sup>

□□□

دایره تنگ است

خاک محدود

و گور آرمیده محال.

گودالی خواهم کند

به عمق عشق

و «ایستاده»

«زنده» به گور خواهم رفت...<sup>۵</sup>



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پتال جامع علوم انسانی

زبان شاعر آشکارا رو به پختگی، خلاصگی و ویژگی رفته است، به طوری که در شعرهای اخیرش مشکل بتوان کلمه‌ای را حذف، جابجا یا عوض کرد. مهم این است که این مسیر را شاعر خود به تنهایی پیموده است. او برای خود بوته نقدی بوده است که به طور دائم ارزیابی شده است و اکنون خود را باز یافته است.

یادداشت‌ها:

- ۱- رها دوست، بهار، چهار اندوه، نشر شاهین تابستان ۷۳-۷۶ صفحه
- ۲- همز، پنج پرده از چهار عشق، -۱۳۷۳-۶۲ صفحه
- ۳- چهار اندوه، ص ۱۴.
- ۴- همانجا، ص ۴۳-۴۲.
- ۵- پنج پرده از چهار عشق. ص ۴۴-۴۳.

۴۲۲

کتابخانه طهوری منتشر کرده است:

ژوبش هانری کربن طالع‌ات فرنگی

# ارض ملکوت

(ارض ملکوت و کالبد انسانی در روز رستاخیز از ایران مزدایی تا ایران شیعی)

ترجمه

سیدضیاءالدین دهشیری

تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران - شماره ۱۴۲۸ تلفن: ۶۴۰۶۳۳۰